

بررسی تحلیلی توجیه درون‌گرایانه و برون‌گرایانه در معرفت‌شناسی سوئین‌برن

فایزه گلشنی منفرد*

قاسم پورحسن**

۵

چکیده

ریچارد سوئین‌برن (۱۹۳۹) فیلسوف دین بریتانیایی، از معرفت‌شناسان معاصر است که دغدغه او تحلیل کاربرد واژگان توجیه و معرفت در فلسفه معاصر است. توجیه و احتمال از مفاهیم اصلی معرفت‌شناسی سوئین‌برن است. او معرفت را به توجیه و احتمال‌پذیری گره می‌زند و معتقد است هر یک از این دو به نحوه‌های متفاوت، اما با روش‌های مرتبط با هم توسعه یافته‌اند. سوئین‌برن معتقد است باور صادق با معرفت تفاوت دارد و بین آنها تمایز قایل شده است. کاربرد شناخت صرفاً برای نشان‌دادن یک باور صادق نیست و شناخت تنها باور صادق را تضمین می‌کند. یکی از عمده‌ترین تقسیم‌ها در باب توجیه، نظریات توجیه درون‌گرایی و برون‌گرایی است که هر یک مؤلفه‌های خاصی را برای توجیه یک باور در نظر می‌گیرند. سوئین‌برن معتقد است نباید گمان کنیم که برداشت‌های درون‌گرایانه و برون‌گرایانه رقیب هم‌اند؛ به نحوی که از مفهوم مشترک میان آن دو، تنها یک برداشت، برداشت صحیح تلقی شود. مفهوم باور موجه بسیار مبهم است و شهودهای فیلسوفان و کاربران عمومی‌تر زبان معمولی درباره اینکه چه موقع یک باور موجه است، بسیار متنوع‌اند. همین‌طور این فیلسوفان برداشت‌هایی از انواع مختلف توجیه را ارائه می‌دهند. هدف او این است که بین این انواع تمایز قایل شود، برای اینکه نشان دهد آنها چگونه به هم مرتبط هستند، سپس برای اینکه به نحو عمیق‌تری مسئله را در یابیم، به این نکته می‌پردازد که کدام یک از این انواع توجیه ارزشمندتر است.

واژگان کلیدی: توجیه، برون‌گرایی، درون‌گرایی، توجیه هم‌زمانی، توجیه در‌زمانی.

* کارشناسی ارشد رشته فلسفه دین دانشگاه علامه طباطبایی (نویسنده‌مسئول).

fgolshani91@gmail.com

ghasemepurhasan@gmail.com

** دانشیار گروه فلسفه دانشگاه علامه طباطبایی.

تاریخ تأیید: ۹۶/۲/۱۴

تاریخ دریافت: ۹۵/۶/۱۵

ذهن

بررسی تحلیلی توجیه درون‌گرایانه و برون‌گرایانه در معرفت‌شناسی سوئین‌برن

مقدمه

یکی از ارکان سه‌گانه معرفت، عنصر توجیه است که از مفاهیم اصلی در معرفت‌شناسی معاصر می‌باشد. همواره کسی که ادعای معرفت به چیزی می‌کند، در مقابل پرسشی که از او دلیل می‌طلبد، معرفت خود به امری دیگر را ذکر می‌کند. در واقع ما آن‌گاه معرفت داریم که باورمان موجه است و باور وقتی موجه است که بتوان سیر توجیهی و استدلالی آن را نشان داد و مبتنی‌بودن باورها بر باورهای دیگر بالأخره باید در جایی پایان یابد. معرفت‌شناس بیشتر در پی آن است که بداند چگونه می‌توان صدق را نشان داد و برای باور یا معرفت، توجیه و دلیل ارائه کرد. خود مسئله صدق برای او این اندازه اهمیت ندارد. بر خلاف مبحث وجودشناسی که در آن فیلسوف می‌خواهد واقعیت را بشناسد و مطابقت با واقع طبعاً مد نظر اوست، معرفت‌شناس کاری با صدق مدعا و مطابقت آن با واقع ندارد؛ او به کفایت ادله و مستوفابودن آنها می‌اندیشد. بنابراین بنیان مسئله توجیه بر ارائه دلیل است که این ارائه دلیل، مقام اثبات است. باوری موجه است که مدلل باشد و بتوان صدق آن را نشان داد که البته در معرفت‌شناسی این ادله و شواهد گونه‌های متفاوتی دارند. می‌توان گفت اساس معرفت‌شناسی معاصر بر این است که بنیان نظام معرفتی بشر بر چیست و مبانی این نظام کجاست. این پرسش چنان مهم و اساسی است که دغدغه و کانون اندیشه‌های معرفت‌شناسی است.

معرفت‌شناسان درباره شرایط لازم و کافی توجیه که باور صادق را به معرفت مبدل می‌سازد، دیدگاه‌های متفاوتی مطرح نمودند. عده‌ای همه شرایط لازم و کافی توجیه را اموری درونی، و دسته‌ای دیگر، دست‌کم یکی از این شرایط را بیرونی دانستند. بدین‌سان مسئله برون‌گرایی و درون‌گرایی در شمار یکی از جدی‌ترین مسائل معرفت‌شناسی معاصر در آمد. عده‌ای از معرفت‌شناسان معتقد شده‌اند می‌توان همه عوامل یا شرایطی را که برای موجه‌ساختن یک باور لازم است، با حالات درونی، موجه

ساخت؛ زیرا همه آنها از نظر معرفتی در دسترس بوده، انسان می‌تواند آن عوامل یا شرایط را به‌طور درونی فراهم سازد. در برابر، برون‌گرایان معتقدند انسان به همه عناصر یا عوامل موجه‌سازی و معرفتی دسترسی درونی ندارد. دست‌کم پاره‌ای از آنها بیرون از ما و خارج از ادراک ما هستند. بر این اساس برون‌گروی، نظریه‌ای است که موجه‌سازی را بر اساس - دست‌کم پاره‌ای از - ویژگی‌های بیرونی باورها تحلیل می‌کند. میان این برداشت‌ها تفاوت‌های بسیاری وجود دارد و آنها به نحو یکسانی در مبادرت برای ارائه پاسخ‌هایی درباره باورهای خاصی که ما توافق داریم «موجه» اند، کاملاً پیچیده شده‌اند (Alston, 1993, pp.51-527, ر.ک:).

الف) نظریه‌های توجیه

۱. درون‌گرایی

نظریه درون‌گرایی (Internalism) توجیه نظریه‌ای است که به تحلیل باور موجه بر حسب عواملی که به‌واسطه درون‌نگری (by introspection) برای فرد قابل دسترس هستند، می‌پردازد. دیدگاه اصلی این نظریه آن است که آنچه توجیه یک باور را فراهم می‌کند، ضرورتاً درونی است. سوئین‌برن، ویلیام آلستون، رودریک چیزوم و ارنست سوسا از حامیان درون‌گرایی‌اند. آن‌گونه‌که از نامش پیداست، موضع «درون‌گرا»، عوامل توجیه را محدود به اموری می‌کند که درون چیزی و به‌طور خاص درون فاعل - یعنی فرد واجد معرفت - هستند؛ ولی این‌گونه نیست که هر امری که در «درون» یک فاعل شناسا وجود دارد، بتواند توجیه‌گر معرفت وی گردد. فرایند روان‌شناختی‌ای که در جریان پیدایش یک معرفت، در درون صاحب آن معرفت رخ می‌دهد، به هیچ روی مورد نظر معتقدان به درون‌گرایی نیست (Alston, 1989, p.187).

ویلیام آلستون معتقد بود برای اینکه باوری موجه باشد، دلایل آن باید یک حالت روانی برای فرد داشته باشد. او می‌گوید: «از دیدگاه درون‌گرایانه، عوامل توجیه‌کننده یک باور برای شناسنده درونی‌اند. درونی دست‌کم به یک معنا، یعنی اینکه شناسنده به

آن عوامل دسترسی معرفتی دارد» (Ibid, p.59). چیزوم نیز معتقد است:

درون‌گرا فرض می‌کند که تنها با ژرف‌اندیشی درباره حالت وجدانی خویش می‌تواند مجموعه اصول معرفتی را تدوین کند که به وی بگویند آیا در باوری که پذیرفته، موجه بوده است یا نه؛ یعنی درون‌گرا فکر می‌کند که فقط با تأمل می‌توان معلوم کرد که فلان باور او شرایط لازم و کافی توجیه را برآورده می‌سازد یا نه (Chisolm, 1989, p.76).

به هر حال درون‌گرایی بر اساس تعریفی که چیزوم پیشنهاد کرده است، در قالب «قابلیت تشخیص مستقیم» تعریف می‌شود و در عین حال می‌توان پذیرفت که تعریف درون‌گرایی با مقیدساختن عوامل توجیه به حالت‌های ذهنی، مرجح است. اگر بخواهیم تعریفی از درون‌گرایی را صورت‌بندی کنیم، باید بگوییم با توجه به اینکه در درون‌گرایی توجیه، توجیه مستقیماً قابل تشخیص است، در هر زمان t که شخص S از باور موجه B برخوردار است، S در موقعیتی است که در زمان t می‌داند B موجه است. درون‌گرایی توجیه، درست نقطه مقابل برون‌گرایی توجیه قرار دارد و نفی آن است.

۱-۱. مؤلفه‌های توجیه درون‌گرا

۱-۱-۱. قابلیت دسترسی

سوئین‌برن معتقد است اگر عوامل درونی را به مثابه کالبد فرد در نظر بگیریم، در طبقه‌بندی نظریات توجیه مفید نخواهد بود. او درونی را به مثابه شهود درونی قابل دسترس می‌داند. این عوامل درونی دو دسته‌اند. دسته اول همان حالت‌های حسی مثل باورها، امیال، اهداف و افکار پدیدارهاست که هر فردی دسترسی ویژه‌ای به آنها دارد و بهتر از دیگران به آنها دسترسی دارد. دسته دوم حقایق پیشینی‌اند.

معارف پیشینی یا ما تقدم در برابر معرفت حسی‌اند. تعریف معرفت ماتقدم چنین است: «آنچه ما به‌طور مستقل از تجربه می‌دانیم». معرفت‌های ریاضی و منطقی از این دسته‌اند. کانت گزاره‌های تحلیلی را کلاً ما تقدم دانست و برخی از قضایای ترکیبی و تألیفی را پیشینی ماتقدم معرفی کرد. او علامت گزاره‌های ماتقدم را ضرورت دانست

(فعالی، ۱۳۷۷، ص ۱۴۶).

بنابراین قابلیت دسترسی از مهم‌ترین مؤلفه‌های درون‌گرایی است؛ تا جایی که درون‌گرایان معتقدند فرد در اعتقاد به یک باور تنها در صورتی موجه است که دلایلی که آن باور را تأیید می‌کنند، برای او قابل دسترس باشند؛ اما این دلایل باید به‌طور ذهنی قابل دسترسی باشند که در این صورت همان باور یا باورهای دیگر خواهند بود.

۲-۱-۱ مسئولیت و تعهد معرفتی

دومین شرط مرتبط با درون‌گرایی عبارت است از مسئولیت و تعهد معرفتی (Epistemic obligation). سوئین‌برن معتقد است موجه بودن یک فرد بدین معنا نیست که او کاری انجام می‌دهد؛ بلکه بدین معناست که او در حالت مشخصی است (Swinburn, 2001, p.23). فیلسوفان گذشته مثل دکارت و جان لاک، کسانی که غالباً به عنوان درون‌گرایان سنتی به حساب می‌آیند، تأکید می‌کنند که توجیه باور چیزی درون فرد است و غالباً توجیه را بر حسب «تعهد معرفتی» تفسیر کرده‌اند. دکارت منشأ خطا را استفاده نابجا از اختیار می‌داند؛ به همین سبب می‌گوید:

هنگامی که مرتکب خطا می‌شویم، مقصر و مستحق سرزنش هستیم و عقلاً از چنین سرزنشی گریزی نداریم؛ از این رو تکلیف و وظیفه ما آن است که به هیچ قضیه‌ای حکم نکنیم، مگر آنکه کاملاً واضح و متمایز باشد. این، تکلیفی است که نور فطرت به ما می‌آموزد (دکارت، ۱۳۶۱، ص ۹۶).

طبق دیدگاه دکارت ما هنگامی در باورهایمان موجه‌ایم که آنها را مطابق با تکالیف و وظایف خود نظم و ترتیب بخشیم و تکلیف نیز آن است که قضیه‌ای را که با وضوح و تمایز کافی در نیافته‌ایم، هرگز تأیید نکنیم.

۲-۱-۲ شاخه‌های درون‌گرایی

به‌طور معمول دو نوع نظریه توجیه درون‌گرا وجود دارد. این دو نظر، بیشتر در چگونگی نگرششان به ساختار اندیشه موجه، با هم اختلاف پیدا می‌کنند. نظرگاه اول «مبنای‌گرایی» و نظرگاه دوم «انسجام‌گرایی» نام دارد.

۱-۲-۱. مبنائگرایی

نظریه مبنائگرایی (Foundationalism) بالغ بر ده تقریر دارد. نخستین تقریر که هنوز هم رایج‌ترین است «مبنائگرایی سنتی» است. تا این اواخر اغلب معرفت‌شناسان بر آن بودند که اصول اولی و بدیهی وجود دارد که بی‌واسطه واضح و قابل درک‌اند و این قابلیت را دارند که سازوکار معرفتی کاملی را فراهم آورند. بعدها دکارت نظریه مبنائگرایی را با این بیان که معرفت نسبت به وجود و نیز نسبت به نهاد ذهنی به نام نفس بدون نیاز به استنتاج توسط فاهمه درک می‌گردد، توسعه داد. بر مبنای نظریه دکارت علاوه بر این، ما می‌توانیم از حالات روان‌شناختی خویش، یعنی باورها و تمایل‌های خود معرفتی خطاناپذیر داشته باشیم. بر مبنای نظریه دکارت تنها دو روش وجود دارد که وصول به معرفت را تضمین می‌کند. شهود و استدلال قیاسی (پی‌پویمن، ۱۳۸۷، ص ۲۴۲-۲۴۳).

بیشتر مبنائگرایان معاصر از این نظریه که باید همه باورهای حقیقتاً پایه ابطال‌ناپذیر، خطاناپذیر، بدیهی یا مؤید به حواس باشند، دست برداشته‌اند؛ به عبارتی بیشتر مبنائگرایان معاصر از نوع مبنائگرایان سنتی نیستند. آنها تمایل دارند مفهوم بداهت یا حقیقتاً پایه‌بودن را نسبت به افراد مختلف، متفاوت بدانند. «آنچه برای شما بدیهی است، شاید برای من بدیهی نباشد». بدین ترتیب مبنائگرایان بیشتر به اعتدال‌گرایی یافته‌اند و از این قید که باورهای پایه باید ابطال‌ناپذیر یا اصلاح‌ناپذیر باشند، دست برداشته‌اند. در عوض ایشان ابطال‌پذیری را اختیار کرده‌اند؛ نظریه‌ای که بر مبنای آن، تقریباً هر یک از باورهای پایه ما می‌تواند کاذب شود. آنچه هنوز مبنائگرایی میانه‌رو بدان معتقد است عبارت است از ساختار اساسی باورهای حقیقتاً بنیادی؛ یعنی محرک‌های لایتحرک، نه محرک‌های غیرقابل حرکت که از تمامی باورهای غیرپایه پشتیبانی می‌کنند (همان، ص ۲۵۱).

بدین ترتیب مبنائگرایان سنتی در واقع مدافع مبنائگرایان رادیکال بودند که در مقابل مبنائگرایی معتدل قرار دارد. هر موضعی که فیلسوف در اینجا اختیار نماید، جایگاه وی

را در میان مبناگرایان تعیین می‌کند؛ به این معنا که اگر فیلسوفی باورهای پایه را سخت‌گیرانه انتخاب نماید، بی‌تردید موضع وی را به مبناگرایی رادیکال نزدیک خواهد نمود و اگر آنها را سهل‌گیرانه برگزیند، وی را به سمت اردوگاه مبناگرایی معتدل سوق خواهد داد؛ از این رو می‌توان این دیدگاه‌ها را در دو گروه عمده «مبناگرایی معتدل» (Modest foundationalism) و «مبناگرایی رادیکال» (Radical foundationalism) جای داد.

اما دلایلی که مبناگرایی افراطی در میان فیلسوفان معاصر با اقبال اندکی مواجه شد، از این قرار است که اولاً باورهای ادراکی حسی بسیار کمی یقینی، یعنی مصون از تردید یا خطا هستند؛ ثانیاً باورهایی که بیشترین نوید برای یقینی‌بودن را می‌دهند، به اندازه یقینی‌بودن پاره‌ای از باورهای استنتاجی درباره جهان خارج معرفت‌بخش نیستند. باید بگوییم که مبناگرایی سنتی، علم را امری ایدئال می‌داند که برای رسیدن به آن، قواعدی را در اختیار ما می‌نهد و دستوراتی می‌دهد. بر این اساس نظریه مبناگرایی سنتی در یک نگاه دستوری از معرفت‌شناسی پرورده شده است؛ اما قواعد و دستورات ارائه‌شده از رساندن انسان به هدفی که مقصود نظر این نظریه است، تا حد زیادی ناتوان است و این حقیقت، با دقت بیشتر در اشکالات این نظریه، روشن‌تر می‌شود (اکبری، ۱۳۸۱، ص ۱۲۹).

۲-۱-۲. انسجام‌گرایی

یکی دیگر از دیدگاه‌های مهم و عمده در بحث توجیه، نظریه انسجام است. مدعای اصلی انسجام‌گرایی توجیهی چنین است که یک باور تا حدی موجه است که با مجموعه باورها هماهنگ و سازگار باشد. ارزش هر باور بسته به نقش آن در میان باورهای یک مجموعه دارد. اگر انسجام یک مجموعه از طریق حذف یک باور و احتمالاً جانشین‌کردن باور مقابل افزایش یابد، آن باور موجه نیست و اگر مجموعه‌ای با ورود یک باور به جای باور بدیل هماهنگ گردد، آن باور موجه است.

نظریه هماهنگی توجیه، قرائت‌های متعددی دارد که از میان آنها قرائت‌های لورنس بونجور و کیث لورر در آثار معرفت‌شناسی معاصر بیش از همه مورد بررسی و نقد موافقان و مخالفان قرار گرفته است. پاره‌ای از خرده‌گیری‌ها عمومی است و شمار دیگری از آنها فقط ناظر بر قرائت خاصی از نظریه هماهنگی است. یکی از مشکلات جدی‌ای که برای همه نظریه‌های هماهنگی مطرح شده، مشکل جدایی یا گسستگی است. منتقدان نظریه هماهنگی مدعی‌اند که اگر توجیه یک باور فقط تابع هماهنگی آن باور با دستگاهی از باورهای پیش‌زمینه پذیرفته شده باشد، ارتباط معرفت با واقعیت عینی و حقیقت گسیخته می‌شود و نظریه هماهنگی نمی‌تواند شرط صدق معرفت را برآورد (فتحی‌زاده، ۱۳۸۴، ص ۲۱۰).

اگر بخواهیم نظریه انسجام را بپذیریم، بهتر است درون‌گرایی را کنار بگذاریم؛ اما در این صورت روشن نیست چه انگیزه‌ای برای طرفداری از نظریه انسجام خواهیم داشت؛ به‌ویژه وقتی روایت‌های سراسرتر برون‌گرایی - برای مثال اعتمادگرایی - از مواجهه با برخی از دیگر معضلاتی که انسجام‌گرایی با آن روبه‌روست، مصون هستند. حتی اگر معضل تسلسل - که توضیح داده شد - از طریق ترکیب یک معرفت‌شناسی بیرونی‌گرا با نظریه انسجام توجیه برطرف گردد، معضلات فنی بی‌شمار دیگری فراروی دفاع از این دیدگاه وجود دارد.

«مبناگرایی» و «انسجام‌گرایی» موضع‌هایی هستند که می‌توانند به شکل‌های شدید یا متعادل‌تری مورد اعتقاد واقع شوند و همین‌طور در اشکال تا حد زیادی برون‌گرا و همین‌طور اشکال درون‌گرا. اما سوئین‌برن معتقد است آنها اصطلاحاتی هستند که به نظر می‌رسد طبیعتاً برای شرح معرفت‌شناسی درون‌گرا ساخته شده‌اند.

۲. برون‌گرایی

نظریه برون‌گرایی (Externalism) توجیه نظریه‌ای است که معتقد است چیزهایی که توجیه یک باور را فراهم می‌سازد، وضعیت اموری هستند که نیازی نیست به‌طورذهنی قابل حصول باشند. سوئین‌برن در تعریف برون‌گرایی می‌گوید:

برای یک برون‌گرا برای اینکه باوری موجّه باشد، مبتنی بر فرایندی است که از طریق آن، باوری صحیح پدید می‌آید، کاملاً مستقل از اینکه آیا باورمند از اینکه باورش محصول فرایند یک باور صحیح است یا نه آگاه است یا می‌تواند آگاه شود یا خیر. فرایند ایجاد باور صحیح معمولاً بر حسب فرایند ایجاد یک باور اعتمادبرانگیز توضیح داده می‌شود- یعنی چیزی که معمولاً باورهای صادق را می‌سازد (Swinburn, 1981, p.49).

شاکله برون‌گرایی در مقابل درون‌گرایی قرار دارد. توجیه‌گران برون‌گرا معتقدند شناخت را نمی‌توان بر اساس عناصر درونی و نفسانی معرفت توجیه کرد؛ چراکه حالات نفسانی ربطی به واقعیت ندارند. این دیدگاه بر آن نیست که معرفت، عناصر درونی ندارد، بلکه به این سو‌گرایش دارد که باید برای توجیه شناخت، دست نیاز به بیرون‌دراز کرد (عارفی، ۱۳۸۱، ص ۱۵).

از میان دیدگاه‌های برون‌گرا می‌توان وثاقت‌گروی (Reliabilism theory) و نظریه علی (Causal theory) را نام برد. مشهورترین تقریر برون‌گرایی، وثاقت‌گروی- یا اعتمادگرایی- است که بر اساس این نظریه، باوری را می‌توان «معرفت» دانست که از طریق فرایند موثقی به دست آمده باشد؛ به تعبیر دیگر از طریق مکانیسم باورساز معتبر تحقق یافته باشد؛ اما طرفداران نظریه علی، بر آن‌اند که زمانی، یک معرفت، موجّه خواهد بود که وقایع علت دستیابی من به معرفت صادق باشند؛ مثلاً من آن‌گاه می‌توانم بگویم معرفت دارم «اکنون روز است» که تصدیق من مستند به نگرستن از پنجره به آسمان بیرون باشد؛ اما اگر بر مبنای یک تفأل چنین ادعایی نمایم، این معرفت نیست، هرچند قضیه مورد تصدیق من، صادق باشد.

دیدگاه‌های آلوین گلدمن را می‌توان سرآغازی برای این رویکرد دانست. گلدمن با نظریه اعتمادگرایی یکی از برجسته‌ترین متفکران برون‌گرا در توجیه محسوب می‌شود. تأکید او بر نقش علت در توجیه باور کم‌کم او را به سوی دیدگاهی برون‌گرایانه کشانده است. وی در کتاب اعتمادگرایی: باور موجّه چیست مسئله اساسی را طرح می‌کند:

الف) در درون‌گرایی باور موجّه صرفاً وابسته به استدلال و دفاع یا اقامه ادله

شخصی باورکننده است.

(ب) آیا وقتی یک باور موجه است، باورکننده می‌داند که این باور موجه است؟
(ج) باور موجه، موجه‌بودنش را صرفاً از دلایل درونی باورکننده اخذ نمی‌کند، بلکه آن را از فرایندهایی اخذ می‌کند که آن باور را موجه می‌سازد (Goldman, 1979, p.305)

برون‌گرایی از نظر تأکید بر مؤدی به صدق بودن در راستای معرفت‌شناسی سده‌های ۱۷ و ۱۸ است (Alston, 2004, p.76) اگر چه بسیاری از معرفت‌شناسان معاصر از اصل مودی به صدق بودن غفلت ورزیده‌اند و حتی فراتر از آن ادعا کرده‌اند که «هیچ پیوند مفهومی میان توجیه و صدق وجود ندارد» (Chisholm, 1989, p.76) یا گفته‌اند که صدق پیش‌شرط معقولیت معرفتی نیست. این حقیقت تاریخی قابل کتمان نیست که معرفت‌شناسی سده‌های ۱۷ و ۱۸ از حیث تأکید بر اصل هدایت به سمت صدق برون‌گرایانه است و در عین حال از حیث تأکید بر دسترسی درون‌گرایانه به شمار می‌آید.

(ب) توجیه همزمانی و در زمانی

سوئین‌برن بین توجیه هم‌زمانی (Deviant causal chain) و در زمانی (Deviant causal chains) تمایز قایل می‌شود و ترجیحاً نظریات درون‌گرایی و برون‌گرایی را هم در ذیل این دو اصطلاح بررسی می‌کند؛ لذا ضروری است ابتدا از مفهوم خاصی که وی از این دو اصطلاح در نظر دارد، آگاه شویم. او در کتاب **عقل و ایمان** چنین می‌نویسد:

در آغاز، تفاوت میان توجیه متقارن (همزمان) و توجیه نامتقارن (ناهمزمان) را در نظر بگیرید. یک باور در صورتی به نحو متقارن موجه است که پاسخی موجه به موقعیتی باشد که در آن باورمند خود را در زمانی مشخص در یابد؛ یک باور در صورتی به نحو نامتقارن موجه است که پاسخی موجه به یک پژوهش کافی فراسوی زمان باشد (Swinburn, 1981, p.43).

۱. بررسی توجیه همزمانی

۱-۱. برداشت‌های درون‌گرایانه

سوئین‌برن مسئله توجیه را به «احتمال» گره می‌زند. احتمال از مؤلفه‌های اصلی معرفت‌شناسی سوئین‌برن است. او معتقد است هر گزاره‌ای واجد یک احتمال ذاتی است که میزان این احتمال صدق آن گزاره را تعیین می‌کند. در این باره می‌نویسد:

تفاوت در باورها می‌تواند برخاسته از تفاوت در ملاک‌های استنتاجی متفاوت مردم باشند؛ ملاک‌هایی که مردم بر اساس آنها داوری می‌کنند که گزاره‌ای گزاره محتمل دیگری را بر می‌سازد یا نه. من قیاس را نوع خاصی از استقرا می‌دانم؛ زیرا من یقینی‌سازی (Making certain) را نوع خاصی از محتمل‌سازی می‌دانم. یک برهان قیاسی برهانی است که طی آن، مقدمات اگر صادق باشند، صادق بودن نتیجه را تضمین می‌کنند - یعنی آن را یقینی می‌سازند؛ ولی با همین موارد اندک استثنا، به نظر من تقریباً همه مردم همین ملاک استقرا را در داوری‌هایشان درباره علم، تاریخ یا مسائل دنیوی (Mundane matters) به کار می‌برند (Ibid, p.44).

سوئین‌برن برداشت‌های درون‌گرایانه از احتمال را سه نوع می‌داند: احتمال منطقی، احتمال درونی و احتمال معرفتی. تمامی این انواع احتمال به گونه‌ای هستند که یا فرد دسترسی ویژه به آنها دارد و یا پیشینی‌اند. احتمال منطقی یک رابطه است که به صورت پیشینی قابل شناخت است. احتمال معرفتی، احتمال منطقی‌ای است که در سایه شناخت منطقی و توانایی‌های فرد تأمین می‌شود - که به وضوح دسترسی خاصی به آن دارد. احتمال درونی برای فرد، احتمالی طبق معیار خود آن فرد است درباره اینکه چیزی، چیزی را منطقی‌اً محتمل می‌کند.

به‌طور کلی سوئین‌برن توجیه درونی را دو نوع می‌داند که بین آن دو نوع تمایز قایل می‌شود. تفاوت این دو شق از معانی مختلف عناصر سه‌گانه دلیل، احتمال و پایه بودن ایجاد می‌شود. اولین قسم، توجیه درون‌گرایانه ذهنی (هم‌زمانی) است. در این نوع

توجیه باور به شرطی محتمل است که به شکل درونی - یعنی توسط معیارهای حقیقتاً پایه فرد محتمل شود- و فرد باور داشته باشد که آن باور توسط آن باورها به وجود آمده است و به‌طور درونی محتمل شده است. این یک معنای کاملاً درون‌گرایانه است و اگر فرد باور موجهی به این شکل داشته باشد، در واقع طبق استانداردهای خودش زندگی کرده است. اگرچه ما هم می‌توانیم در این باره قضاوت کنیم که آیا آن فرایند توسط معیارهای خود او باوری منسجم با باورهای دیگر اوست یا نه که اگر چنین باشد، باور او به شکل درونی هم‌زمانی موجه است.

قسم دوم، توجیه درون‌گرایانه عینی (هم‌زمانی) است. یک باور از این نوع به شرطی موجه است که با باورهای حقیقتاً پایه فرد منطقاً محتمل شده باشد؛ هم در صورتی که توسط آنها به وجود آمده باشد و هم اینکه فرد باور داشته باشد که توسط آنها منطقاً محتمل شده است.

هر دو نوع نظریات توجیه هم‌زمانی (مقارن) که تا کنون ملاحظه شدند، نظریات درون‌گرایانه هستند؛ اما سوئین‌برن توجیه درون‌گرایانه عینی را بسیار قوی‌تر از توجیه درون‌گرایانه ذهنی می‌داند. او معتقد است یک نظریه رضایت‌بخش معرفت، نظریه توجیه هم‌زمانی درون‌گرایانه عینی است؛ زیرا آنها باورهایی‌اند که با احتمال زیادی به معرفت می‌رسند و ما یک دانشمند را از آن رو ارج می‌نهیم که از ملاک‌های استقرایی خودش درکی دارد و آگاهانه از آنها در صورت‌بندی باورهایش استفاده می‌کند. هرچند یک باور می‌تواند متفاوت‌تر و ارزشمندتر از این نوع توجیه را دارا باشد، در هر صورت یکی از راه‌های آن، همین نوع توجیه می‌باشد.

۱-۲. برداشت‌های برون‌گرایانه

برداشت‌های برون‌گرایانه از توجیه هم‌زمانی اغلب برداشت‌های اعتمادگرایانه هستند. سوئین‌برن در تعریف این نوع می‌نویسد:

بر اساس یک نظریه توجیه مقارن بیرون‌گرایانه محض، در قالب اعتمادگرایانه متعارف تمام مسئله این است که فرایند فراهم‌سازی باور وابسته به یک نوع

قابل اعتماد است؛ یعنی به آنچه معمولاً باورهای صادق فراهم می‌آورد. اگر به نظر من چنین می‌رسد که ساعت عدد ۵:۱۰ دقیقه را نشان می‌دهد، نظر من تنها زمانی باوری موجّه است که این شیوه دستیابی به باور در این موقعیت — این فرایند مصداقی، در معنای فلسفی آن مد نظر است — از نوع اعتماد، تعلق داشته باشد (Ibid, p.57).

در این معنا، باور در صورتی موجّه است که مبتنی بر ادله کافی باشد که برخی از ادله، درونی و برخی، بیرونی‌اند. به باور سوئین‌برن معمولاً در این تعریف واژه را می‌توان از احتمال آماری فهم کرد. اگر احتمال آماری بیشتر از ۵۰٪ باشد، باور اخذشده موجّه است. هرچه احتمال آماری بالاتر باشد، باور ما توجیه بهتری می‌یابد؛ بنابراین احتمال آماری در این نوع توجیه اهمیت دارد؛ یعنی یک پروسه باورساز از دلایل مشابهی که یک باور صادق را تولید می‌کند، باید احتمال آماری بالایی داشته باشد. با وجود اینکه سوئین‌برن اشکالاتی را بر اعتماد‌گرایی وارد کرده، آنها را حل‌ناشدنی می‌داند و معتقد است تنها راه برای حل آن، تقلیل برون‌گرایی به یک نظریه درون‌گراست، باز هم معتقد است داشتن باورهای همزمانی موجّه حتی اگر صادق نباشد، ذاتاً خوب است؛ چراکه این نوع توجیه برای این است که باورهای فرد مبتنی بر باورهای واقعاً پایه او باشند و توسط آنها به وجود آمده باشند؛ اما برای اینکه نشان دهد توجیه معرفتی را ذاتاً ارزشمند می‌داند، حقیقت‌یابی قصدی (Intentional truth-seeking) را یک فضیلت معرفتی می‌کند. در واقع سوئین‌برن احتمال معرفتی و درونی را به لحاظ ذاتی ارزشمند می‌داند و معتقد است حتی اگر باور دانشمند از فرایند نادرستی صورت‌بندی شده باشد، به دلیل فضیلت حقیقت‌یابی قصدی که او دارد، باور او شایستگی دارد؛ به عبارت دیگر سوئین‌برن تنها ارزش معیار اعتمادگرا را در صادق‌ساختن باور می‌داند و در غیر این صورت آن را ذاتاً ارزشمند نمی‌داند؛ بلکه ارزش ذاتی را در توجیه درونی و معرفتی قلمداد می‌کند.

۲. بررسی توجیه در زمانی

باور موجّه در زمانی، باور موجّه همزمانی‌ای است که بر بررسی کافی مبتنی باشد. سوئین‌برن معتقد است یک باور در صورتی به شکل هم‌زمانی موجّه است که تا حدی موجّه در زمانی باشد و بر ادله کافی برای صدقش مبتنی باشد. در واقع عقلانیت یا توجیه باورهای هم‌زمانی موجّه، مسئله واکنش باورمند به باورهای اساسی‌اش یا مسئله باور تولیدشده به شیوه‌ای مناسب در زمان مورد بحث است؛ ولی کسی نمی‌تواند در هر لحظه مشخصی باورهایش را بهبود بخشد و اگر وی ملاک‌های خود را به‌گونه‌ای مناسب به‌کار برد، دست‌کم به نحو ذهنی در داشتن این باورها موجّه خواهد بود؛ ولی افراد می‌توانند گام‌هایی بر دارند که به تغییری در باورهایشان بینجامد. راه حلی که سوئین‌برن ارائه می‌دهد، از این قرار است.

بنابراین باورمند برای اینکه باور صادقی را کسب کند، باید تا جایی که می‌تواند تلاش کند باوری را با احتمال منطقی بالایی مبتنی بر دلایلش به دست آورد و برای این کار جست‌وجوی دلایل بیشتر نیازمند تحقیق و بررسی است. علاوه بر این او می‌تواند به دنبال بررسی صحت معیارهایش درباره احتمال باشد و اینکه آیا او این معیارها را به نحو صحیحی به کار برده است یا نه. هر چقدر معیارهای شخصی او به معیار صحیح نزدیک باشد، به همان اندازه باورهای حقیقتاً پایه و دارای احتمال منطقی را به کار برده است که همین، احتمال صدق باور او را افزایش می‌دهد. در هر صورت آشکارترین شکل یک بررسی، همان جست‌وجوی دلایل بیشتر است که این تحقیق می‌تواند از راه‌های مختلفی همچون مشاهدات، خواندن کتاب‌های مختلف، سخنان مردم و... صورت بگیرد.

اما آیا ما باید تمام باورهایمان را بررسی کنیم؟ چه چیزی مشخص می‌کند که آیا بررسی باوری ارزشمند است یا نه؟ سوئین‌برن سه عامل را در بررسی باور، مهم تلقی می‌کند. نخستین عامل این است که آن بررسی تفاوت مهمی را در درجه توجیه درون‌گرایانه عینی همزمان باور ایجاد کند و اگر هیچ شانس در این تغییر نباشد،

بررسی صدق آن باور ارزشمند نخواهد بود. عامل دوم در بررسی باور، اهمیت احتمالی باور صادق در نظر فرد باورمند است یا به تعبیر دقیق‌تر اهمیت احتمالی اعتقاد به باور مخالف به شرطی که آن باور صادق باشد. عامل سوم تعیین‌کننده اینکه آیا ما به بررسی نیاز داریم، عبارت از هزینه احتمالی (پول، زمان و نیروی) بررسی است، مشروط بر مطالبات دیگرمان درباره زمان، پول و نیرویمان.

آنچه اهمیت دارد، این است که باید بدانیم آیا سودمندی محتمل از انجام آن مثبت است یا منفی. هرچند این محاسبه کاملاً دقیق نیست، فایده آن این است که به ما معیاری می‌دهد تا در موارد خاصی بدانیم کدام تحقیق ارزشمند و کدام یک بی‌ارزش است؛ بنابراین از آنجاکه داشتن باورهایی با درجه بالایی از احتمال تا حدی که برای ما ممکن است، خوب است، برای باورمند بررسی بیشتر باورش هم به سه دلیل خوب است: ۱. احتمالاً داشتن باوری صادق بر اساس این موضوع اهمیت دارد. ۲. محتمل است بررسی بیشتر به باوری احتمالاً درست‌تر بینجامد. ۳. هزینه احتمالی بررسی بنا بر مدعیات دیگرمان درباره زمان، پول و نیرویمان چندان بالا نیست. ما به اندازه اهمیت داشتن باوری صادق درباره چنین موضوعی نیازمند بررسی باورهای کنونی خود هستیم تا بکوشیم به باوری دست یابیم که احتمال بیشتری از صدق داشته باشد.

از دیگر مؤلفه‌های مهم توجیه در زمانی، تحقیق به قدر کفایت است که سوپن‌برن آن را یک وظیفه مهم قلمداد می‌کند. تعریف او از تحقیق به قدر کفایت چنین است:

تحقیق به قدر کفایت، یعنی کوششی برای به‌دست‌آوردن باوری تا حد ممکن صادق - با فرض وجود سایر باورهایشان؛ از این رو من معمولاً وقتی به وظیفه اشاره می‌کنم، وظیفه تحقیق به قدر کافی را در نظر دارم. از آنجاکه من تنها در صورتی وظایفم را انجام می‌دهم که باورهای درستی درباره چیستی آنها داشته باشم، باید وظیفه‌ای مقدم برای همه ما در بررسی وظایفی که داریم، وجود

داشته باشد (Swinburn, 1981, p.40).

۲-۱. ارزش بیرونی توجیه در زمانی

در بررسی ارزش توجیه در زمان هم به موازات قسمت قبل تنها دو نوع از آن را بررسی می‌کنیم. اگرچه شمار زیادی از انواع ممکن توجیه در زمان وجود دارد، بررسی این دو نوع کافی است تا نتایج دیگرانواع ممکن هم به موازات این بررسی مشخص شود. اشکالی که سوئین‌برن در توجیه همزمانی به برداشت‌های برون‌گرایانه وارد کرد، در توجیه در زمان هم به گونه دیگری وارد می‌سازد. او معتقد است یک دیدگاه برون‌گرایانه محض هرگز نمی‌تواند از نتایج بررسی ما بهره‌ای ببرد؛ زیرا- همان‌طور که گفتیم- باورمند با یک بررسی به دنبال کسب قرینه‌ای درباره چستی احتمال باور است. برای یک برون‌گرا احتمال یک باور معین احتمالی آماری است؛ درحالی‌که آن قرینه مسلماً در وهله نخست می‌تواند هدفی برای باوری باشد که دارای احتمال است و در وهله دوم داشتن احتمالی متفاوت است؛ ولی تنها در صورتی به این چیزها معطوف می‌شود که ملاک‌های استقرایی درستی برای آنچه قرینه نشان می‌دهد، وجود داشته باشد؛ یعنی برای اینکه فلان قرینه منطقاً چقدر محتمل می‌سازد که برخی مدعیات اعتمادگرایانه درست باشند؛ ولی برای اینکه قرینه چیزی را نشان دهد- مثلاً درباره تناسب چنین باورهایی در کل جمعیت و بنابراین درباره حقیقت محتمل باور بعدی که چنین پدید آمده- ما نیازمند ملاک‌هایی استقرایی برای ارزیابی آنچه قرینه نشان می‌دهد، هستیم و در نتیجه بدون استفاده از ملاک‌های استقرایی نمی‌توانیم تعیین کنیم که کدام فرایند بررسی در نتیجه قرینه ما درباره احتمال درستی یک باور، تغییر ایجاد خواهد کرد؛ بنابراین اعتمادگرایی برای اینکه به نوعی قابل استفاده باشد، باید متکی بر ملاک‌های استقرایی باشد.

۲-۲. ارزش ذاتی توجیه در زمانی

در اینجا هم سوئین‌برن به تبعیت از نظرش در باب توجیه همزمانی، توجیه در زمانی را بررسی می‌کند. به باور وی اینکه فرد به دنبال تحقیق و بررسی باورش باشد که معمولاً

هم به باورهای صادق منجر می‌شود، ذاتاً ارزشمند نیست، بلکه در صورتی ارزشمند است که فرد باور داشته باشد که آن تحقیق چنین نتیجه‌ای را در پی دارد؛ لذا توجیه در زمانی درون‌گرایانه عینی، فی‌نفسه ارزشمند است؛ چراکه معتقد است ما به یک دانشمند ارزش قایلیم، اما نه به دلیل واکنش او به دلیلی در یک زمان مشخص، بلکه به دلیل اینکه زمان زیادی را صرف محاسبات و بررسی باورش می‌کند تا نظریه‌ای با احتمال صدق بالا را به دست آورد. او همین واکنش عینی به دلیل را فی‌نفسه ارزشمند می‌داند.

در توجیه هم‌زمانی فرد در زمان مشخصی باورهایش را شکل می‌دهد؛ اما روشن است که در یک زمان فرد نمی‌تواند به این مهم کمک کند. در این صورت نه موجه بودن مستلزم تمجید است و نه ناموجه بودن مستلزم سرزنش. تمجید و سرزنش تنها در جایی است که فرد در انتخاب چیزی دخیل باشد. به همین علت سوئین‌برن معتقد است افراد تنها و تنها برای تحقیق یک موضوع - آن هم تا حدی که فکر می‌کنند آن موضوع به لحاظ اخلاقی اهمیت دارد - قابل تمجید هستند. به همین ترتیب کسانی که در تحقیق یک موضوع - تا حدی که فکر می‌کنند آن موضوع به لحاظ اخلاقی اهمیت دارد - شکست بخورند، قابل سرزنش می‌باشند؛ بنابراین کسی که باورهایش به لحاظ درونی در زمانی موجه است، فارغ از اینکه باور او صادق باشد یا نه به لحاظ اخلاقی قابل تمجید است.

ج) بررسی و تحلیل رویکرد معرفتی سوئین‌برن

تمام ادله و براهینی که در الهیات طبیعی مطرح می‌شود، بر دیدگاهی معرفت‌شناختی استوار است که از آن به میناگروی یاد می‌شود. سوئین‌برن را می‌توان در زمره میناگرایان معتدلی دانست که اشکالاتی را به میناگرایی رادیکال وارد کرده است؛ لذا او از منتقدان الهیات طبیعی است که به موازات میناگرایی معتدل، جایگزینی را هم برای الهیات طبیعی روا داشته است.

برای بررسی رویکرد سوئین‌برن در باب نظریه درون‌گرایی خوب است ابتدا نگاهی بر رویکرد معرفت‌شناسی اصلاح‌شده بیندازیم. معرفت‌شناسی اصلاح‌شده یکی از رویکردهای پرنفوذ معرفت‌شناسی است که در برابر مبنای سستی، تفسیر دیگری از عقلانیت ارائه می‌دهد؛ اما قایلان به معرفت‌شناسی اصلاح‌شده بر اساس معیاری که ارائه می‌دهند، ادعا می‌کنند که بیشتر باورهای ما، به نحو واقعاً پایه‌موجّه و عقلانی‌اند و باورهای استدلالی ما بسیار محدودند. در این طرز تفکر، تمایزی میان باورهای پایه و باورهای غیرپایه در ساختار معرفتی لحاظ می‌شود و در عین حال پذیرفته می‌شود که باورهای واقعاً پایه‌ای وجود دارند که توجیه‌گر باورهای مستنتج هستند. راه تشخیص باورهای پایه از باورهای مستنتج استقراست؛ بدین سان که نخست باید نمونه‌هایی از باورهایی را گرد آورد که به روشنی در شمار باورهای پایه هستند؛ همچنین باورهایی که به وضوح غیرپایه‌اند، پیش رو داشت؛ سپس باید میان این دو دسته در پی ملاک یا ملاک‌های مشترک و عام بر آمد. با دستیابی به این ملاک‌ها می‌توان در موارد غیرقطعی اظهار نظر کرد. در میان انواع باورهایی که با این شیوه واقعاً پایه محسوب می‌شوند، احتمالاً باورهای مبتنی بر ادراکات حسی، باورهای مبتنی بر حافظه و باورهایی درباره وضعیت روانی دیگران وجود دارند.

اما سوئین‌برن به عنوان یک درون‌گرا می‌تواند اشکالی را به این دیدگاه وارد کند؛ از نظر معرفت‌شناسی اگر شرایط توجیه در دسترس شعور و آگاهی و فاعل شناسایی باشد، آن نظریه درون‌گرایانه است؛ اما اگر شرایط مذکور دور از دسترس صاحب معرفت باشد، آن نظریه برون‌گرایانه است. بر این اساس می‌توان گفت معیاری که معرفت‌شناسی اصلاح‌شده برای معرفت ارائه کرده، اساساً برون‌گرایانه است و این مبنا برای صاحبان نظریه مقابل، پذیرفتنی نیست. پیداست که این نقد، مبنایی است؛ لذا می‌توان گفت که معرفت‌شناسی اصلاح‌شده به شاخه‌ای از مبنای معتدل تمایل دارد که قرابت زیادی به برون‌گرایی دارد.

اما- همان‌طور که قبلاً گفتیم- گونه‌ای از مبنای معتدل وجود دارد که بر توجیه

غیراعتقادی و غیرگزاره‌ای استوار است. این دیدگاه «درون‌گرایی معتدل» نام دارد که پال کی موزر (Paul K. Moser) آن را مطرح کرده است. طبق این دیدگاه مبنای توجیه-یا احتمال- در ادله‌ای نهفته است که در حالات درونی انسان قرار دارند؛ اما حالاتی که به محتوای آنها آگاهی داریم. مقصود از «آگاهی» آگاهی مفهومی و تصویری نیست، بلکه منظور، تجربه یک حالت یا یک وضعیت است؛ از این رو همانند مفاهیم نمی‌تواند قابل اطلاق و کلیت باشد؛ یعنی آنچه در این بحث اهمیت دارد و مورد نیاز می‌باشد، آگاهی غیرمفهومی است؛ چون همین آگاهی غیرمفهومی است که می‌تواند محتمل‌ساز باشد، بی‌آنکه خود به مبنایی نیاز داشته باشد؛ به عبارت دیگر عنصر غیرمفهومی تجربه که لزوماً متعلق غیرمفهومی دارد، می‌تواند احتمال‌ساز قطعی و مطلق گردد؛ از این‌روست که به محتمل‌ساز دیگری نیاز ندارد، بر خلاف مبنای مفهومی و می‌تواند مبنای احتمال قرار گیرد (Paul Moser, 1998, p.89). به نظر می‌رسد دیدگاه سوئیژن برن به این شاخه از مبنای مبنای معتدل بسیار نزدیک است و مشابهت دارد؛ چراکه او هم بر تجارب پیشین به عنوان یک منبع محتمل‌ساز تأکید دارد.

اما با وجود اینکه تکیه بر عنصر احتمال شاید تا حدودی بتواند ما را به یک مأمّن امن معرفتی برساند، به نظر می‌رسد می‌توان اشکالی را به آن وارد کرد. همان‌طور که گفتیم، مبنای معتدل معتقد است که باورهای پایه غیریقینی وجود دارند. این نکته در مورد حوزه گسترده‌ای از باورهای موجه بدین معناست که بگوییم آنها کم‌وبیش محتمل‌اند؛ ولی این احتمال کمتر از صد در صد است. این نکته به طرح این مسئله جالب توجه می‌انجامد که آیا چیزی به نام احتمال وجود دارد که به کار توجیه بیاید و بر استنتاج از باورهای دیگر مبتنی نباشد؟ فرض کنید به دوستی در پیاده‌رو بر می‌خوریم و در جریان گفت‌وگو می‌گویید: «احتمالاً امروز باران خواهد آمد». واژه احتمال در این جمله چه نقشی دارد؟ نقش آن به دوست شما بستگی دارد؛ احتمال می‌تواند حاکی از بیان احتیاط‌آمیز باشد؛ دقیقاً بدین معنا که «من فکر می‌کنم باران خواهد آمد، اما اگر باران نیامد، مرا دروغگو مخوان». یا می‌تواند نشانه اظهار اطمینان

باشد؛ بدین معنا که «من واقعاً تردید ندارم که باران خواهد آمد»، اما شاید اینها موجب اهمیت معرفتی اظهار نظر دوست شما نشود. گفتن اینکه احتمالاً باران خواهد آمد، به معنای این است که دلایل خوبی، هرچند غیرقطعی، برای این باور وجود دارد که باران خواهد آمد. این امر کاملاً با این نتیجه می‌سازد که شخص نمی‌خواهد برای اعمالی که بر اساس گواهی او صورت گرفته است، مسئول شناخته شود، یا حداکثر اینکه او اطمینان زیادی دارد. داشتن دلایل خوب نمونه‌ای از اطمینان بجا است؛ اما از حد عوامل روان‌شناختی فراتر می‌رود و توجه ما را به نکته‌ای معطوف می‌کند که برای بحث از مبنای مبنای معتدل حیاتی است؛ یعنی به این نکته که احتمال از نسبت میان قضیه محتمل و مجموعه قراین ناشی می‌شود (تیموثی، ۱۳۸۲، ص ۲۱۸۳).

این حقیقت ساده درباره احتمال، معضلی مهلک را برای مبنای معتدل پدید می‌آورد؛ بدین سان که اگر باورهای پایه، باورهایی صرفاً محتمل‌اند، اساساً پایه نیستند؛ بلکه باورهای پایه نسبت به باورهای دیگری که آنها را پشتیبانی می‌کنند، استنتاجی و محتمل‌اند. پس پژوهش ما به باورهای پشتیبان معطوف می‌شود و معضل مذکور بار دیگر مطرح می‌شود؛ بدین گونه که باورهای پشتیبان یا باورهایی پایه‌اند یا باورهایی غیرپایه. اگر باورهایی پایه نیستند، باز هم باید به عقب بازگردیم و سراغ باورهای دیگر برویم و چنانچه باورهایی پایه‌اند، نمی‌توانند باورهایی صرفاً محتمل باشند.

نکته دیگری که باید به آن توجه کرد، تأکید و تکیه سوئین‌برن بر عنصر تجربه و حالت درونی است و علت آن را می‌توان در نظام معرفت‌شناسی او جست‌وجو کرد. همانطور که می‌دانیم در نظام معرفت‌شناسی سوئین‌برن اصلی به نام «آسان‌باوری» وجود دارد که بی‌تردید تکیه‌گاه خوبی را برای او ایجاد می‌کند. او این اصل را در امور مربوط به ادراک حسی، حافظه و همین‌طور تمام تجارب انسانی قابل استفاده می‌داند و آن را این‌گونه تبیین می‌کند: این یک اصل عقلانیت است که - در صورت فقدان ملاحظات خاص - اگر - به نحو معرفت‌شناختی - به نظر فاعل شناسا برسد که X حاضر است و ویژگی‌های خاصی دارد، احتمالاً X حاضر خواهد بود و همان ویژگی‌ها را نیز دارا

خواهد بود. آنچه به نظر شخص می‌رسد آن را ادراک می‌کند، احتمالاً همان‌گونه است (Swinburne, 2004, p.303).

اما بر این اصل انتقادهایی وارد است که می‌تواند در نتایج آن تردید ایجاد کند. سوئین‌برن اصل آسان‌باوری را به منزله یک اصل اولیه معرفت‌شناختی بیان می‌کند که در توجیه واقع‌نمایی ادراکات حسی به کار می‌رود؛ به عبارتی دیگر وی اصل مزبور را پشتوانه واقع‌نمایی ادراکات حسی می‌داند؛ اما باید توجه کرد که:

اولاً بر مبنای واقع‌گرایی و نفی نسبی‌گرایی، آنچه در مباحث معرفت‌شناسی به آن نیازمندیم، یقین است و ظن و احتمال هرچند قوی یا معتبر باشد، به‌ویژه در اصول اعتقادی و معرفت‌شناسی کفایت نمی‌کند. به عبارتی دیگر مفاد یک اصل معرفت‌شناسی باید یقینی بوده، رافع ظن و تردید از فاعل شناسا باشد. به نظر می‌رسد اصل آسان‌باوری سوئین‌برن چنین مفادی ندارد و ظن و درجه احتمال، درستی ادراک را در فاعل شناسا تقویت می‌کند؛ ولی احتمال خلاف ادراک فعلی فاعل شناسا را از بین نمی‌برد.

ثانیاً سوئین‌برن هیچ پشتوانه خاصی جز هراس از باتلاق شکاکیت برای اصل آسان‌باوری بیان نمی‌کند و تنها ترس از شکاکیت فراگیر در ادراکات که گریبانگیر دنیای غرب است، باعث شده او به سوی چنین اصلی سوق پیدا کند؛ بنابراین اصل آسان‌باوری نوعی مصادره به مطلوب است؛ چراکه او اصل جدیدی نیاورده و این امر بدان دلیل است که تحت تأثیر فضای شکاکیت حاکم بر فلسفه غربی معتقد است نیل به یقین، جز در مواردی بسیار محدود امکان‌پذیر نیست.

اگر بخواهیم نقد و تحلیلی منصفانه‌تر ارائه دهیم، باید این مسئله را هم مد نظر داشته باشیم که اگر نقدی به جزئی از یک نظام معرفتی وارد می‌کنیم و یکی از اصول اساسی آن را نقد و ارزیابی می‌کنیم، باید به جایگاه آن اصل، در کل نظام معرفتی هم توجه کنیم. نباید فراموش کنیم که اگر سوئین‌برن چنین اصلی را در نظام خودش می‌گنجاند، وجود این اصل با تمام دیگر مؤلفه‌های نظام او همچون عنصر احتمال، درون‌گرایی و از همه مهم‌تر عقل‌گرایی انتقادی هماهنگ است. اگر او در بیان اصل

آسان‌باوری از واژه احتمال استفاده می‌کند، این امر ناشی از دیدگاه خاصی است که او از آن پیروی می‌کند و آن عبارت است از عقل‌گرایی انتقادی. بر اساس این دیدگاه، نظام‌های اعتقاداتی را می‌توان و می‌باید عقلاً نقد و ارزیابی کرد؛ اگرچه اثبات قاطع چنین نظام‌هایی امکان‌پذیر نیست.

همان‌طور که بیان شد، با تحلیل دیدگاه سوئین‌برن در باب نظریات درون‌گرایانه می‌توان او را یک مبناگرا دانست. از طرفی - همان‌طور که می‌دانیم - وظیفه‌گرایانی مثل دکارت، لاک و کلیفورد در دوران جدید بنیان‌گرایی را بر اساس درون‌گرایی و وظیفه‌گرایی فراهم ساختند. کلیفورد (Paul K. Moser) (۱۸۷۹-۱۸۴۵) بر اساس اخلاق باور به وظیفه‌گرایی از منظر اخلاقی توجه می‌کند. اخلاق باور هم بر وظیفه و تکلیف و هم بر وجود دلیل و قرینه در معرفت اصرار دارد و معتقد است در صورت فقدان ادله برای باوری برای اتخاذ آن باور مسئولیت داریم. در واقع آنچه دکارت تحت عنوان انجام وظایف معرفتی از آن نام برده است، به نوعی تأثیر خویش را بر آرای کلیفورد گذاشت و او را به نحوی از میراث‌داران خود ساخت. کلیفورد می‌گوید: «همیشه و همه جا و برای همه کس اعتقاد به هر چیزی بر مبنای قراین ناکافی کاری خطا و نادرست است» (پترسون، ۱۳۹۰، ص ۷۲)؛ لذا او دیدگاه «عقل‌گرایی حداکثری» (Strong rationalism) را بنیان نهاد.

عقل‌گرایی حداکثری، یعنی هر اعتقادی که بر مبنای قراین ناکافی پذیرفته شده، درخور مذمت و نکوهش است و هر نظام معرفتی در صورتی مقبول است که بتوان صدق آن را اثبات نمود؛ به گونه‌ای که جمیع عقلاً قانع شوند. مطابق با همین دیدگاه سخت‌گیرانه، اعتقاد مکتوم کلیفورد این بود که هیچ نظام دینی نمی‌تواند این معیارهای سخت‌گیرانه اثبات را تأمین کند و بنابراین شخص عاقل نباید اعتقاد دینی داشته باشد.

یکی از مهم‌ترین چالش‌هایی که دیدگاه کلیفورد با آن روبه‌روست، فراموش کردن جهان‌بینی فردی است. انسانی که او به پذیرش باورهای درست دعوت می‌کند، انسان خالی‌الذهنی است که دغدغه آرمان، آرزو، هدف حتی جهان‌بینی ندارد؛ اما در حوزه

عمل به‌خوبی پیدا است که هرگز نمی‌توان در اوضاع عادی مبدأ فارغ‌البالی را مشخص کرد و مبنای معرفت خویش قرار داد. علاوه بر این وقتی کلیفوردم از دلایل عقلانی می‌زند خود نیز به‌درستی نمی‌داند جزئیات چنین دستوری چیست. او فقط در این عرصه یک حکم کلی دارد: «استدلال کن و بپذیر»؛ اما کفایت چنین استدلالی بر چه اساسی است؟ این چالشی است که کلیفوردم پاسخی برای آن ارائه نکرده است (پورحسن، ۱۳۹۲، ص ۳۳).

گویا سوئین‌برن از ضعف‌های این‌گونه عقل‌گرایی آگاه است و با تمام تأکیدی که بر عقلانیت دارد، گرایش بسیاری به درون‌گرایی و عناصر آن دارد و عقلانیت محض را نمی‌پذیرد؛ لذا به صرف اینکه او یک مبنانگراست، نمی‌توان او را در ردیف کسانی همچون کلیفوردم و لاک قرار داد.

نتیجه‌گیری

در دیدگاه سوئین‌برن نظریه‌های درون‌گرایانه و برون‌گرایانه بسیار مختلف توجیه نظریه‌های رقیبی با مفهوم یکسان نیستند؛ اما برداشت‌هایی با مفاهیم مختلف‌اند و مفاهیم برون‌گرایانه می‌توانند به شیوه‌های مختلفی بر حسب نوعی که فرایند مصداقی تولید باور را به آن ارجاع می‌دهیم، به‌کار روند.

به علاوه این مهم است که بین باور همزمانی موجّه — یعنی تشکیل واکنش صحیح با شکلی از باور در وضعیتی که باورمند، خود را در زمان مشخصی می‌یابد — و باور در زمانی موجّه — یعنی باوری که هم به‌طور همزمانی موجّه است و هم بر بررسی کافی مبتنی است — تمایز قایل شویم. نظریه‌های درون‌گرایانه توجیه همزمان و درزمان ممکن است ذهنی یا عینی باشد. هر زمانی که مردم نتوانند به باورهایی که دارند، یاری برسانند، می‌توانند باورهایی به‌دست بیاورند که به عنوان نتیجه تحقیق به لحاظ همزمانی (درونی) موجّه‌تر است. هر زمانی که مردم بتوانند تنها از معیار خودشان استفاده کنند (معیاری که از نظر آنها صحیح است)، می‌توانند در زمان دیگری معیارشان را بهبود

ببخشند؛ بنابراین باورهای اخیر آنها صرفاً به لحاظ ذهنی موجه‌تر نیستند، بلکه به لحاظ عینی (درونی) هم موجه‌تر خواهد بود.

سوئین‌برن به‌خوبی از ضعف‌های عقل‌گرایی حداکثری و تأثیر آن بر نظام اعتقادات دینی آگاه است؛ اما از آنجایی که یکی از دغدغه‌های مهم او عقلانی‌ساختن باور دینی مسیحی است، نمی‌تواند از این نوع عقلانیت دست بردارد و همچنان بر عقل و دلیل عقلانی به عنوان یک منبع برای توجیه‌سازی تکیه می‌کند؛ ولی او بیان می‌کند که برای پرهیز از افراط کسانی چون کلیفورد چاره‌ای جز پذیرش دلایل غیرعقلانی باور همچون استقرا ندارد؛ بنابراین دیدگاه او همانند توماس آکویناس یک دیدگاه نزدیک به عقل‌گرایی حداکثری است که در عین اینکه الهیات و حیانی را به‌گونه‌ای مستقل و فارغ از ادله عقلی، دارای حجیت می‌داند؛ اما وجود خداوند و گزاره‌های الهیاتی را درخور اثبات عقلانی می‌داند. درواقع او به روش فیلسوفان تحلیلی معرفت‌شناس عمل می‌کند و تعبیری چون باور موجه و گره‌زدن عقلانیت به شواهد گواه این مدعاست؛ اما در عین قبول عقلانیت، نظریه استقرای علم را در نظام معرفت‌شناختی خود می‌گنجاند که از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است و موجب این می‌شود که او را از طرفداران نظریه درون‌گرایانه معرفت به شمار بیاوریم.

منابع و مأخذ

۱. اکبری، رضا؛ «مبناگرایی سنتی از منظری دیگر»، نامه مفید، ش ۱، ۱۳۸۱.
۲. پترسون، مایکل؛ ترجمه احمد نراقی و ابراهیم سلطانی؛ **عقل و اعتقاد دینی**؛ تهران: طرح نو، ۱۳۷۷.
۳. پورحسن، قاسم؛ «بررسی زمینه‌ها و دامنه‌های حقوق معرفتی انسان از دیدگاه کلیفورد»؛ **جستارهای فلسفه دین**؛ پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ش ۱۵، ۱۳۹۲.
۴. پی. پویمن، لوئیس؛ **معرفت‌شناسی مقدمه‌ای بر نظریه شناخت**؛ ترجمه و تحقیق رضا محمدزاده؛ تهران: انتشارات دانشگاه امام صادق علیه السلام، ۱۳۸۷.
۵. دکارت، رنه؛ **تأملات در فلسفه اولی**؛ ترجمه احمد احمدی؛ تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۱.
۶. فتحی‌زاده، مرتضی؛ «دفاعی از مبناگرایی کلاسیک، مک‌گرو تیموثی»؛ **فصلنامه ذهن**، ش ۱۵-۱۶، ۱۳۸۲.
۷. فعالی، محمدتقی؛ **درآمدی بر معرفت‌شناسی دینی و معاصر**؛ قم: معارف، ۱۳۷۷.
۸. عارفی، عباس؛ «معرفت و گونه‌های توجیه»؛ **فصلنامه ذهن**، ش ۹، ۱۳۸۱.
9. Alston, Willam; "The Chalenge of Externalism"; In **The Externalist Challenge**, Edited by R. Schantz; Walter de Gruyter, 2004.
10. _____; "Epistemic Desiderata"; **Philosophy and Phenomenological Research**; International Phenomenological Society, Vol.53, 1993, pp.527-551.
11. _____; **Internalism and Externalism**; In Epistemology in Alston Epistemic Justification; Ithaca: Cornell University Press, 1989.
12. _____; **Epistemic Justification**: In The Theory of Knowledge, New York: Cornell University Press, 1989.
13. Chisholm, Roderick; **Theory of Knowledge**; 3rd edition, Prentice Hall, Englewood Cliffs, 1989.
14. Fumerton, Richard; **Epistemology**; Blackwell, 2006.

15. Goldman, Alvin; "What is Justified Belief"; In **Justification & Knowledge**, ed. George Pappas; D. Reidel, 1979.
16. Moser, Paul. K. Moulder, Trout.; *The Theory of Knowledge*; New York: Oxford university press, 1998.
17. Swinburn, Richard; *Faith and Reason*; New York: Oxford university press, 1981.
18. ____; *Epistemic Justification*; New York: Oxford university press, 1981.
19. ____; *The existence of god*; London: Oxford university press, 2004.

